

بخواهیم حیات خود را ادامه دهیم باید آماده جنگهای دیگر باشیم . «  
مفهوم این عبارتی که در قرن نوزدهم میلادی از قول صدراعظم معروف آلمان نقل  
و جزو کلمات برجسته در تاریخ ضبط شده در قرن دهم میلادی هم گفته شده بود ،  
در کجا؟ در ایران ، یعنی در سرزمین دلیران و معدن جنگ آوران و مهد  
خداوند جنگ سپهبد فردوسی طوسی که فرموده است :

زمانه سرای پر از جنگ بود بجویندگان بر ، جهان تنگ بود

در مقابل عبارت ناپلئون هم که در اوایل همان قرن نوزدهم گفته است :

« هیچ چیز را بجز یک نبرد بزرگ طالب نیستم » فردوسی فرموده :

دل مرد بد خواه یا نیکخوی بجز جنگ گردان نکرد آرزوی

در جای دیگر باز تدریس شجاعت را بدین نحو ادامه و میفرماید :

همان مرگ خوشتر بنام بلند	از این زیستن با هراس و گزند
سر انجام هر زنده ، مردن بود	خود این زندگی دم شمردن بود
دل و گرز و بازو مرایار بس	نخواهم جز ایزد نگهدار کس
<u>چنین گفت موبد ۴۳ : مردن بنام</u>	<u>به از زنده دشمن بدو شاد کام</u>

هر کس میتواند بسهولت ابیات زیادی از قبیل اشعار مذکوره فوق را که در  
شاهنامه مملو و مندرجست حفظ و مرور و نزد خود در باره آنها تفکر نموده مراتب  
دلاوری خویش را نمو و پرورش دهد ، فردوسی مخصوصاً آرایش ملک و عظمت  
و استقلال وطن را منوط بوجود دلیران آن دانسته و میفرماید :

کجا شیر مردان جنگ آورند فروزنده لشکر و کشورند  
کزیشان بود تخت شاهی پیاپی وزیشان بود نام مردی بجای

ولی در عین حال همانطور که تمام استادان جنگ و دانشمندان یز معتقدند که :  
تهور بیجا را باید جزو جنون دانست و آنرا از شجاعت بایستی جدا کرد ،  
چنانکه در کتب جنگی فعلی هم از قول ناپلئون بناپارت شاهد نقل نموده اند که  
گفته است :

« اهمیت خصائل رئیس در این است که فراست یا هنرمندی او با منش یا شجاعتش تعادل نماید زیرا در صورت غلبه شجاعت ممکنست بسهوات منشاء عملیات مضری واقع گردد و برعکس اگر فراست او بر منش یا شجاعتش غلبه نماید جرأت مبادرت با اقدامی را نخواهد داشت. »  
بعلاوه در تاریخ و شیوه کارزار هم از قول کلاو زویتز نقل شده که :

« از بین اشخاص جبان و ترسو فرمانده لایق بیرون نیاید . ما در قشون شجاعت را اولین خصصت فرماندهان میدانیم . حس شجاعت اگر بمتهی اوج خود هم رسیده باشد چندان ضروری ندارد ، ولی هر قدر مرتبه بالاتر میرود احتیاج بشجاعتی که قوه عاقله را هنمای آن باشد محسوس تر میشود . »

فردوسی برای این منظور در ده قرن قبل بسیار ساده ویر مغز تر فرموده :

دلاور که ندیدش از پیل و شیر      تو دیوازه خوانش ، مخوانش دلیر  
هنر ، خود دلیر است بر جایگاه      که بد دل نباشد سزاوار نگاه

ماده ۳۳ دستور موقتی خدمات صحرائی بر قراری فوذ و قدرت رئیس را بوسائل

ذیل امکان پذیر مینماید :

« ثبات خصصت ، ارزش فنی و روحی ، لیاقت فرماندهی ، قبول

همه گونه مسئولیت و در صورت لزوم از عهده جواب بر آمدن ،

فردوسی در مورد هر یک از آنها نمونه کاملی بوده مثلاً اگر از لحاظ ثبات خصصت

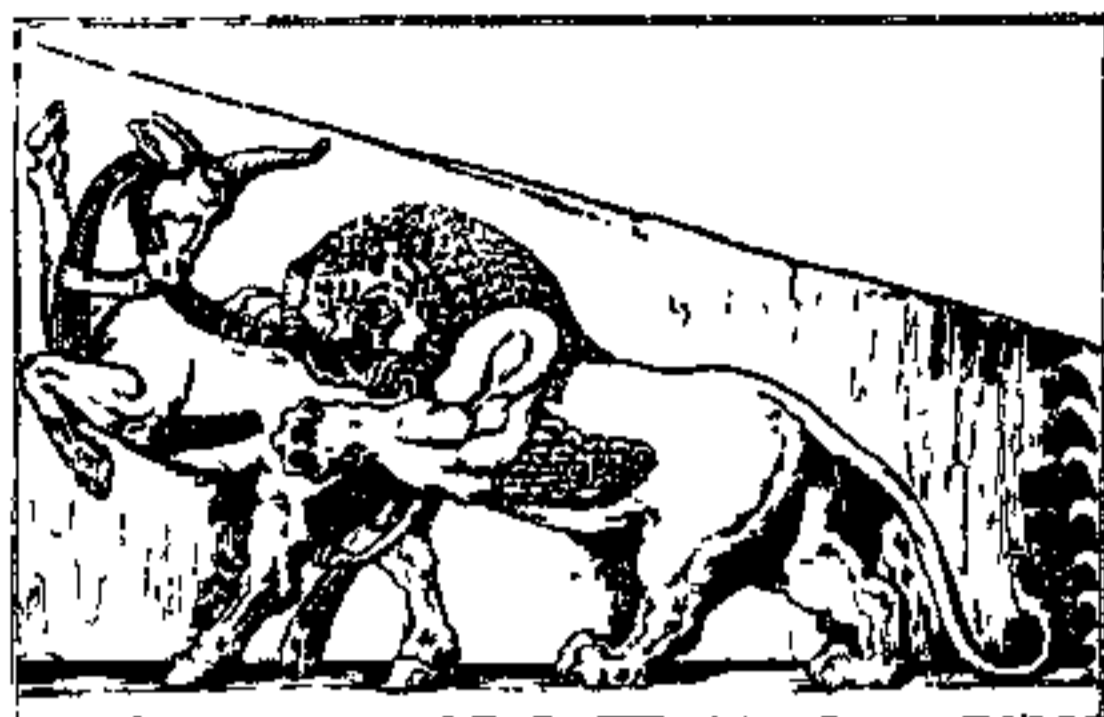
اورا مطالعه کنیم در هر یک از داستانهایی که بنظم آورده خصائل خدا شناسی ،

وطن و شاه پرستی او و بالاخره بی اعتنائیش به حوادث روزگار در تلوروحیه





جنگی رستم و ادسکیوس (حالت اصلی تیر انداز با کمان) (۲)



نظامی و سلحشور و متین  
و محکم او کاملاً درخشان  
و از نظر ارزش فنی و روحی:  
ولا از کوچکترین فن کشتی  
گیری آنروزه تا طریقه  
استعمال تیر و کمان و گرز و  
سایر سلاح معمول آن عصر را  
مطلع بوده و در ضمن نقل

داستانها از شرح جزئیات آن فروگذار نمیکند، چنانکه از آجمله برای بیان يك  
فن کشتی گیری میفرماید:

بگردار شیری که بر گور فرزند چنگ و گور اندر آرد بر  
گرفتش بچپ گردن و راست پشت بر آورد و زد بر زمین بر، درشت  
همچنین راجع بطریقه استعمال تیر و کمان، در ضمن جنگ رستم و اشکبوس  
فرموده:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخواست  
که مطابق همین يك بیت، وضعیت کامل تیر اندازی با کمان را تشریح فرموده  
است، ( زیرا حالت تیر انداز بایستی بدین نحو باشد که با گذاردن زاوی راست  
بزمین پای چپ را حالت عمودی داده، دست چپ کاملاً کشیده و ستونی برای  
کمان بشمار میرود و دست راست که باید زه کمان را بکشد باید خمیده شود) و باز  
در تکمیل شعر فوق برای آنکه حالت لحظه پرتاب تیر را تعیین کند فرموده:

چو سوارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش  
مطابق این بیت بایستی زه کمان را بقدری عقب کشید که با همان حالت  
کشیدگی دست چپ، ته تیر بگوش اصطکاک پیدا نماید، سپس تیر را رها نمایند تا

۱ - سوار - دهان تیر را گویند و آن حاتی باشد از تیر که چله کمان را در آن بند کنند.

### وظائف کلی رؤساء و عده‌ها در جنگ

با قدرت لازمه پرتاب شده برد کافی و قدرت فوذ آن بدست آید. همچنین راجع بضریقه بکار بردن سایر ادوات جنگی آن عهد اشعاری دارد که در آنها نکته فروگذار نشده و همان بهترین دلیل اطلاع کامل خود او میباشد که در این جا ذکر آنها موجب اطناب کلام خواهد بود. بعلاوه فنون شیوه کارزار را هم که غالباً با اوضاع امروزه بطور کامل مطابقت مینماید چنانکه در ابواب قبل مذاکوره افتاد بحد اعلی میدانسته، از بازی شطرنج که مطلقاً دارای جنبه رزمجوئی و بهترین وسیله برای ورزیدگی افکار فرماندهان نظامیست بنحواً کامل آگاه بوده و درباره آن بدین طریق اظهار عقیده میکند:

نهادند شطرنج <sup>۱</sup> ، نزدیک شاه	بمهره درون کرد چندی نگاه
بتختش یکی مهره عاج بود	پراز رنگ و دیگر همه ساج بود
پرسید ازو شاه بیدار بخت	از آن پیکر مهره و نیک تخت
چنین داد پاسخ که: ای شهریار	همه رسم و راه، از در کارزار
بیابی، چوینی بیازیش راه	ره و رای و آرایش رزمگاه

درباره اهمیت فوق العاده که برای این بازی قائل بوده ضمن نقل پیغام نامه

رای هند بانوشیروان فرموده:

چنین داد پیغام، هندی، زرای که تا چرخ باشد تو باشی بجای

۱ - شطرنج معرب شترنگ است و بازی مشهوری باشد که در آن توجه به نکات ذیل باید منظور نظر قرار گیرد.

الف - کوشش در حفظ مهره های خود بیش از سعی در بردن مهره های حریف.

ب - با امید بردن مهره حریف بازی بدنکردن و همواره يك مهره را بکار انداختن به پشتیبانی مهره دیگر (پرهیز و احتیاط).

ج - توجه بقواعد نهاد شطرنج یعنی نگریستن بنیاد کارها و در باره این بازی دانایان گفته اند که پیروزی و خردمندی یابند و از این روی خردمندی و مایه وری دانستن (استفاده از شماره ۷ سال اول مجله مهر که تحت عنوان گزارش شترنگ بقلم آقای ملك الشعراء بهار نگارش یافته است) . ۲ - ساج - چو بیست سفید رنگ که از هندوستان میآورند.

کسی گویدانش برد رنج پیش  
نهند و زهر گونه، رای آورند  
بداند هر مهرة را بنام  
پیاده بداند و پیل و سپاه  
گر این نغز بازی برون آورند  
هر آن ساو و بازی<sup>۲</sup> که فرمود شاه  
و گر نامداران ایران گروه  
چو با دانش ما، پدارند تاو  
همان باژ باید پذیرفت نیز

بفرمای تا تخت شطرنج پیش  
که این نغز بازی بجای آورند  
که چون راند بایدش و خانه کدام  
رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه  
بدانندگان بر، فزون آورند  
بخوبی فرستم بدان بارگاه  
از این دانش آیند یکسر ستوه  
نخواهند ازین بوم و بر باژ و ساو  
که دانش به از نام بردار چیز

حتی دستور قرار دادن مهره های آنرا هم میدهد چنانکه فرموده :

بیاراست دانا یکی رزمگاه  
چپ و راست صف بر کشیده سپاه  
هشیوار دستور، بر دست شاه  
مبارز که اسب افکند بر دوروی  
وزو برتر اسبان جنگی بیای  
بیاراسته پیل جنگی دو سوی

بقلب اندرون ساخته جای شاه  
پیاده به پیش اندرون رزمخواه  
برزم اندرونش نماینده راه  
بدست چپ و راست پر خاشجوی  
بدان تا کی آید بیلای، رای  
بجنگ اندرون همگان کرده خوی

ضمناً در طی کیفیت پیدایش شطرنج طریقه عمل و خاصیت هر مهره را کاملاً

شرح داده، میفرماید :

جهاندار بنشست با هندوان  
صفت گرد فرزانه از رزمگاه  
ز دریا و از کنده و آبگیر  
نخفتند ایشان یکی تیره شب  
زمیدان چو برخاست، آوای کوس  
یکی تخت کردند از آن چارسوی

بزرگان دانای روشروان  
که چون رفت پیکار شاه و سپاه  
یکایک بگفتند با تیز ویر<sup>۳</sup>  
نه بر یکدگر بر، گشادند لب  
جهان دیدگان خواستند آبنوس  
دو مرد گر انمایه نیکخوی

۱ و ۲ - ساو و باژ - بمعنی خراج و باج است . ۳ - تیز ویر - بمعنی تیز فهم و تیز هوش آمده است .

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

بمانند آن کنده و رزمگاه برو اندر آورده روی سپاه  
بر آن تخت صد خانه کرده نگار خرامیدن لشکر و شهریار

بطوریکه در شعر فوق توضیح فرموده شطرنج در ابتداء ده خانه در ده خانه  
بوده بنا بر این هر يك از طرفین در خط اول ده پیاده و در خط دوم چنانکه از اشعار  
ذیل نیز استنباط میشود علاوه بر مهره های فعلی دو شتر هم داشته اند که شترها را بین  
فیل و اسب قرار میداده اند، خاصیت شتر در صفحه شطرنج آن بوده که سه خانه چسبن  
میکرده و با آن ترتیب، بازی شطرنج صد خانه با دخالت شترهای مذکور بمراتب  
مشکلاتر از شطرنج فعلی بوده شاید هم بمنظور تقلیل اشکال بازی و تسهیل آن  
تبدیل به شصت و چهار خانه و حذف شترها و کسر دو پیاده از هر طرف  
شده

دو شاه سرافراز با فر و تاج  
دو صف کرده آویزش کارزار  
مبارز که اسب افکند بر سپاه  
یکی تیز جنبان، دگر بادرنگ  
ز یکدست فرزانه نیکخواه  
زیلان شده تخت، هم رنگ نیل  
نشاند بریشان دو پاکیزه رای  
که پر خاش جویند روز نبرد  
ز خون جگر بر لب آورده کف  
که او بود در جنگ فریادرس  
نشستی چو فرزانه بردست شاه  
نرفتی بجنگ از بر شاه خویش  
بدیدی همه رزمگاه از دو میل<sup>۱</sup>

دو لشکر تراشیده از ساج و عاج  
پیاده بدند اندرو با سوار  
ز اسبان و پیلان و دستور، شاه  
همه گرد کرده بائین جنگ  
بیاراسته شاه قلب سپاه  
ابردست شاه از دوریه دو پیل  
دو اشتر بر پیل کرده بیای  
بپهلوی اشتر دو اسب و دو مرد  
مبارز، دورخ، بردوروی دو صف  
پیاده برفتی ز پیش و ز پس  
چو بگذاشتی تا سر آورد گاه  
همان مرد فرزانه، یک خانه پیش  
سه خانه برفتی سرافراز پیل

۱- میل - بر وزن فیل مقدار يك مد بصر باشد از روی زمین و نشانی که در راهها بجهت تشخیص  
فرسنگ و در میدان بجهت چوگان بازی نصب مینموده اند.



سه خانه برفتی شتر همچنان  
 همان رفتن اسب سه خانه بود  
 برفتی زهر سو رخ کینه خواه  
 همبر اندهر کس بمیدان خویش  
 چو دیدی کسی شاه را در نبرد  
 سه از خانه خویش برتر شدی  
 از آن پس بیستند بر شاه، راه  
 نگه کرد شاه در آن چارسوی  
 ز آب وز کنده بر او بسته راه  
 شد از رنج وز بستگی شاه، مات  
 باورد سه بر، دمان و دندان  
 برفتن یکی خانه بیگانه بود  
 همیتاختی او همه رزمگاه  
 برفتن نکردی کسی کم و بیش  
 باواز گفتمی که ای شاه، بره<sup>۱</sup>  
 همی تا بر او جای تنگ آمدی  
 رخ واسب و فرزین و پیل و سپاه  
 سپه دید افکنده چین در بروی  
 چپ و راست پیش و پس اندر سپاه  
 چنین یافت از چرخ گردان برات

در این اشعار علاوه بر آنکه در باره شطرنج و خواص هر مهره و طریقه بازی آن بحث نموده اساساً آنرا بمنزله جمبه های شنی متداوله فعلی معرفی فرموده که فرماندهان در اطاق خود بتوانند مانند صحرا، چگونگی میدان نبرد را تحت مطالعه قرار دهند و چنانکه ملاحظه شد بجز تعداد خانه ها و دو شتری که اصولاً حذف شده با قید اینکه پیاده شطرنج امروزه فقط بجلو حرکت مینماید و در قدیم بجلو و هم بعقب میتوانسته است برود طریقه بازی آن هیچ فرقی با معمول به امروزی نکرده است.

تانیاً در قسمت ارزش روحی فردوسی و عظمت او محتاج بهیچگونه توضیحی نیست. چه اکنون بیش از نهمصد و پنجاه سال است که از زمان بیانات او میگذارد، بدون آنکه هیچگونه تبلیغ یا اعمال زور و جبری دخالت نموده باشد، بهترین و بزرگترین افکار امروزه را هم مجذوب و منقاد خویش نموده که این مسئله بر خود او هم کاملاً مسلم بوده چنانکه در همانموقع فرموده است.

۱ - برد - بفتح اول امر است بدور شدن از راه یعنی «از راه دور شو» (بجای کلمه کیش بوده که امروز در بازی شطرنج مصطلح میباشد).

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

بدین نامه بر ، عمر ها بگذرد بخواند هر آنکس که دارد خرد  
چو این نامور نامه آید به بن زمن روی کشور شود پرسخن  
هر آنکس که دارد هوش و رای و دین پس از مرگ برهن کند آفرین

در قسمت اخیر همین ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« از حیث اطاعت بوظیفه ، جدیت ، شجاعت ، پایداری و از خود گذشتگی رئیس خویشتن را برای دیگران سرمشق قرار میدهد و بوسیله سرمشق واقع شدن ، زیردستان خود را برای هر قسم فداکاری که خدمت بوطن ایجاب نماید وادار میکند . »

برای اثبات آنکه فردوسی این خصائل را بنحواکمل دارا بوده است بهترین شاهد نظم و تدوین خود **شاهنامه** است که اولاً راجع باطاعت بوظیفه : مطالعه **شاهنامه** نشان میدهد که تا چه حد انجام وظیفه نموده ، نکته را فرو گذار نکرده است . در صورتیکه هیچ نوع فشار و تحمیلی برای فردوسی درین نبوده است که این زحمت فوق العاده طاقت فرسا را که در عین حال او وظیفه ملی خود میدانسته بر عهده گرفته ، با این لطافت و زیبایی و دقت و اهمیت با تمام برساند . ثانیاً در خصوص درجه جدیت او : باز همین تدوین **شاهنامه** بهترین مثال میتواند واقع شود که سی و پنج سال برای انجام يك مقصود رنج کشیده و برای آنکه مختصراً تا حدی بدرجه جدیت او پی برده شود کافی است که شخص یکمرتبه **شاهنامه** را از بدو الی الحتم مطالعه یا از روی آن فقط يك نسخه استنساخ نموده تا با جدیت پایان رسانیدن قرائت یا کتابتی که از خود ابراز میدارد مدارج جدیت **سراینده بزرگوار** آن آشکار گردد . ثالثاً راجع بدرجه شجاعت **فردوسی** : همین بس که با تمام اقتدار **سلطان محمود** و مخالفین بشماری که در اطراف خود داشته ، از طرفی افق فکری توده نیز در آن زمان قابلیت شنیدن حقیقت گوئیهای او را نداشته معیناً در تمام قسمتهای **شاهنامه** عقاید حقیقی آن بزرگوار اعم از مذهبی یا غیر

در کمال صراحت خوانده میشود. همچنین در خاتمه شاهنامه با کمال شجاعت نگرانی خود را از سلطان محمود ابراز و هجو نامه معروف را بر آن افزوده و منتشر نموده است که همین خصائل فردوسی بهترین سرمشق پایداری و اژد خود گذشتگی را که در راه عقاید حسنه خود ابراز داشته برای ما روشن و مجسم ساخته و مختصر نطق و غور در شاهنامه عالی و دانی را برای هر قسم فدا کاری که خدمت بوطن ایجاب نماید حاضر میکند، گذشته از آنکه غالب اشعار او اصولاً خالق شجاعت و دلاوری ( آنها با طرق استدلالی ) در اشخاص واقع گردیده که از آنجمله میفرماید :

دلایر سزای ستودن بود	دلیری، ز هشیار بودن بود
زمانه ز بددل، بسیری بود	در نام جستن، دلیری بود
که فرزند ما مگر نباشد دلیر	چنین گفت مرجفت را نره شیر
پدرش، آب دریا بود، مام، خاک	بیریم از او مهر و پیوند، پاک
که بفرازد اندر جهان یال و برز	بود مرد از بهر کویال و گرز
ز کویال و شمشیر گیریم یاد	اگر داد مردی بخواهیم داد

بالاخره در پایان همان ماده ۳۳ نظامنامه مینویسد :

« همانطوریکه باید حس تعاون کامل بین صنوف مختلفه حکمفرما باشد همان قسم اساس مذاکرات فیما بین رؤسای مختلفه نیز باید بر روی کاملترین شکل اتحاد استوار باشد . »

فردوسی قبل از بیان عزیمت هر عده بجنگ مخصوصاً فرماندهان را بمنظور تأمین هم فکری با تشکیل يك انجمن نزد هم جمع نموده و این خود بهترین وسیله ایجاد همفکری را برای همکاری در موقع جنگ ایجاب و تهیه میکند .

از آنجمله در موقعیکه کیخسرو و گودرز را برای جنگ دوازده رخ بطرف ورا نیان میخواستند سوق بدهد انجمن ذیل را تشکیل و میفرماید :

پس آگاهی آمد به پیروز شاه که آمد ز توران بایران سپاه

جفا پیشه ، بدگوهر ، افراسیاب  
 بر آوردخواهد همی سر ، زنگ  
 همی زهر ساید بنوک سنان  
 سواران جنگی چو سیصد هزار  
 سپاهی که هنگام ننگ و نبرد  
 دلیران بدرگاه افراسیاب  
 ز آواز شیور و زخم درای  
 گر آید بایران ، بجنگ ، آن سپاه  
 سر مرز ایران به پیران سپرد  
 سوی مرز خوارزم ، پنجه هزار  
 سپهدارشان ، شیده شیر دل  
 سپاهی بگردار پیلان مست  
 چو بشنید گفتار کار آگاهان  
 پس آنگه چنین گفت : «کای بخردان  
 که چون ماه ترکان بر آید بلند  
 چو خسرو به بیداد کرد درخت  
 پس آنگه همه موبدان را بخواند  
 نشستند با شاه ایران برآز  
 چو دستان ورستم چو گودرز و گیو  
 دگر بیژن و اشکش و گستهم  
 چو طوس سرافراز نوذر نژاد  
 جز این نامداران لشکر همه  
 ابا پهلوانان چنین گفت شاه  
 چو دشمن سپه ساخت شد تیز جنگ  
 بفرمود تا بر درش گاو دم

ز کینه نه آرام جوید نه خواب  
 ز هر سو فرستاد لشکر بجنگ  
 که تابدمگر سوی ایران عنان  
 ز جیحون همی کردخواهد گذار  
 ز جیحون بگردون بر آرد گرد  
 ز بانگ تیره نیابد خواب  
 تو گفتی بر آید همی دل ز جای  
 هژبر دلاور نیاید براه  
 سپاهی فرستاد با او نه خرد  
 کمر بسته رفت از در کارزار  
 کز آتش ستاند بشمشیر ، دل  
 که با جنگ ایشان شود کوه پست  
 پر اندیشه شد شهریار جوان  
 من ایدون شنیدستم از موبدان  
 ز خورشید ایرانش آید گزند

بگردد ازو پادشاهی و بخت  
 شنیده سخن پیش ایشان براند  
 بزرگان فرزانه رزمساز  
 چو شیدوش و فرهاد و هامنیو  
 چو گرگین و چون زنگه و کژدهم  
 فریبرز کاوس فرخ نهاد  
 که بودند شاه جهان را رمه  
 که ترکان همه رزم جویند و گاه  
 نباید بسپید ما را درنگ  
 زدند و بجوشید روئینه خم<sup>۲</sup>

۱- گاودم بمعنی تفریر باشد که کرنای کوچکست . ۲- روئینه خم- کوس و نقاره بزرگرا گویند

از ایوان، بمیدان خرامید شاه بیاراستند از بر پیل گاه

بعلاوه درخصوص لزوم اتحاد و تعاون، بخصوص اهمیت آن در جنگ، مطالب مفصلی ایراد فرموده که مختصری از آن در باب اول تذکار داده شده و در این کتاب بهمین مختصر قناعت میشود.

ماده ۳۴ همان نظامنامه مینویسد :

« فرماندهی عبارتست از پیش بینی کردن، تشکیل دادن، صدور احکام روشن و صریح در موقع مناسب و بالاخره نظارت در اجرای آنها. رئیس که از ارزش فنی خود مطمئن و همیشه بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقفست باموریکه پیش میآید باید از روی قطع و یقین اتخاذ تصمیم نماید ولی ضمناً باید بتواند حقیقت و امکان پذیر بودن امور را درک کند. تمام این مطالب از اشعاریکه چگونگی سان لشکر دیدن کیخسرو را برای تهیه جنگ با افراسیاب توضیح میدهد کاملاً استنباط میگردد. موقعیست که شما رستم را احضار فرموده کیفیت سوء سلوک و بد رفتاری افراسیاب و کشتن سیاوش را بیان نموده رستم اظهار عقیده میکند :

که ای نامبردار با آفرین  
کز آن بوم و بر تور را بهر بود  
یکی خوب جایست با فرهی  
بیفتاد ازو فر و نام و هنر  
پس آنجا نماندند ایرانیان  
سوی شاه ایران، همی ننگرند  
دهستان بسیار پر باغ و کشت  
درو بیکران<sup>۱</sup> لشکر و خواسته

چنین گفت رستم بشاه زمین  
ابر زابلستان، یکی شهر بود  
منوچهر کرد آن، ز ترکان تهی  
چو کاوس شد بیدل و پیره سر  
گرفتند آن شهر تورانیان  
کنون باژ و ساوش بتوران برند  
فراوان دگر مرز همچون بهشت  
جهانیست از خوبی آراسته

۱ - بیکران - بی انتها .

<p>جهان دیده دهقان خرمگاه خواند بنام          بقنوج و کشمیر آن بوم و بر          به پیوست با مرز توران زمین          تن بیگناهان ازیشان برنج          سر از باد توران بر افراختن          پی مور تاجنگ شیران تراست          فرستاد با پهلوانی سترگ          و گمر سر بر این بارگاه آورند          بتوران زمین بر ، شکست آوریم</p>	<p>مر آن مرز ، خرمگاه خواند بنام          نریک نیمه بر سند دارد گذر          دگر نیمه راهش سوی مرز چین          فراوان در آن مرز پیلست و گنج          زبس غارت و کشتن و تاختن          کنون شهر یاری بایران تراست          یکی لشکری باید اکنون بزرگ          اگر باز نزدیک شاه آورند          چو آن مرز یکسر بدست آوریم</p>
---	--

فردوسی در این اشعار از قول رستم پیش بینی اشغال و تسخیر یک منطقه ایراکه از لحاظ شیوه کارزار بمنزله کلید فتح **توران** زمین بشمار میرفته و از هر جهت (جه از لحاظ موقع آن بین چین و هند و جه از لحاظ قابلیت تدارکات از قبیل عده و پول و سایر لوازم جنگ) کاملاً مناسب بوده است بیان فرموده ، ضمناً اعزام یک لشکر کاملی را که تحت فرماندهی فرمانده شایسته باشد برای آنجا تقاضا نموده است. **کیخسرو** و نیز که از ارزش فنی خود مطمئن و بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقف بوده راجع باین امر از روی قطع و یقین تصمیم اتخاذ نموده سپس امر بتکمیل تهیه و تدارکات آن داده تشکیلات آن عده را که تحت فرماندهی **فرامرز** قرارش میدهد تعیین و حکم صریح اشغال آن سرزمین را (که **فردوسی** از قول **دهقان خرمگاه** نامیده) صادر مینماید .

<p>که جاوید بادی ، همین است راه          تویبخت شادند و هم پیشگاه          گزین کن زگردان همه نامدار          بهای زمین در خور ارز تست          چنان چون بیاید ز جنگ آوران          که هم پهلوانست و هم نامور          ز کشمیر تا مرز جادوستان</p>	<p>برستم چنین پاسخ آورد شاه          تو آن نامداری که ایران سپاه          به بین تا سپه چند باید بکار          زمینی که پیوسته مرز تست          فرامرز را ده ، سپاهی گران          بگو تا بدین کین بیند کمر          ز خرمگاه تا بوم هندوستان</p>
--	---

گشاده شود کار بر دست اوی  
رخ پهلوان گشت از آن آبدار  
چو از شاه بشنید رستم سخن  
فراوان بدو آفرین کرد و گفت  
چنین تاج و تخت تو فرخنده باد  
بفرمود خسرو بسالار بار  
می آورد و زامشگران را بخواند  
بگام نهنگان رسد شست اوی  
بسی آفرین خواند بر شهریار  
دلش تازه شد، چون گل اندر چمن  
که باجان پاکت خرد باد جفت  
سپهر روان پیش تو بنده باد  
از آن پس که خوان خورش را بیار  
وز آواز ایشان همی خیره ماند

کیخسرو پس از امر به تشکیل قشونهای مجتمعه بسر کردگی سپهبد طوس  
برای عزیمت بطرف توران که بایستی مستقیماً بر علیه افراسیاب شروع بعملیات  
نمایند برای نظارت در اجرای دستور هائی که داده از کلیه قشون سان و دفیله  
مفصلی دیده و فردوسی برای شرح آن، اشعار ذیل را که بمنزله سینمای دقیقی  
از سان و دفیله آزمایست سروده کیفیت آنرا کاملاً تشریح میفرماید:

چو خورشید تابان بر آمد ز کوه  
تیره بر آمد ز درگاه شاه  
طبل احضار قوا زده شد:

سراینده آمد ز گفتن ستوه  
رده بر کشیدند بر بارگاه  
ببستند بر پیل، روئینه خم  
نهادند بر کوهه پیل تخت  
بیامد نشست از بر پیل شاه

در این اشعار تهیه حرکت و سوار شدن شاهرا برای سان بیان فرموده است:  
همیرفت شاه از بر ژنده پیل  
بچنگ اندرون، گرزده گاو سر  
فرو هشته از تاج دو گوشوار  
ببازو دو یاره ز یاقوت وزر  
همیزد میان سپه پیل گام  
بر آن تخت پیروزه برسان نیل  
بسر برش، رخشان شده تاج زر  
بدر و بیاقوت کرده نگار  
ز خوشاب وزر و زبرجد کمر  
ابا زنگ زرین و زرین ستام<sup>۱</sup>

۱ - ستام بکسر اول، ساخت و براق زین اسب را گویند مطلقاً و بمعنی اجام و سر افسار مزین  
بزر و نقره هم آمده است.

وظائف کلی رؤساء و مدته ها در جنگ

عبور و ملاقات شاه را از جلوی صفوف تشریح میفرماید :

**یکی مهره در جام در دست شاه بکیوان رسیده خروش سپاه**

معلوم میشود در آن زمان هم در موقع عبور شاه از جلوی صفوف در هنگام سان سپاهیان هورا میکشیده اند.

ز تیغ و ز کوس و ز گرز و ز گرد  
تو گفتی بجرم اندر دست آفتاب  
همی چشم روشن جهان را ندید  
ز دریا تو گویی که برخاست موج  
سپه شد زمین ، آسمان لاجورد  
و مگر گشت خم سپهر اندر آب  
سپهر و ستاره سان را ندید  
سپاه اندر آمد همی فوج فوج

در بیت اخیر ختم سان و رفتن افواج را برای اتخاذ آرایش دقیقه توضیح داده است .

سراپرده بردند از ایوان بدشت  
چو بر پشت پیل آن شه نامور  
نبودی بهر پادشاهی روا  
از آن نامور خسرو سرکشان  
همی بود بر پیل و بر پهن دشت  
سپهر از خروشیدن ، آسیمه گشت  
زدی مهره بر جام و بستی کمر  
نشستن مگر بر در پادشا  
چنین بود بر پادشاهی نشان  
بدان ، تاسیه پیش او در گذشت

در بیت اخیر توقف شاه در محل دقیقه و عبور سپاهیان از پیش او بیان شده .

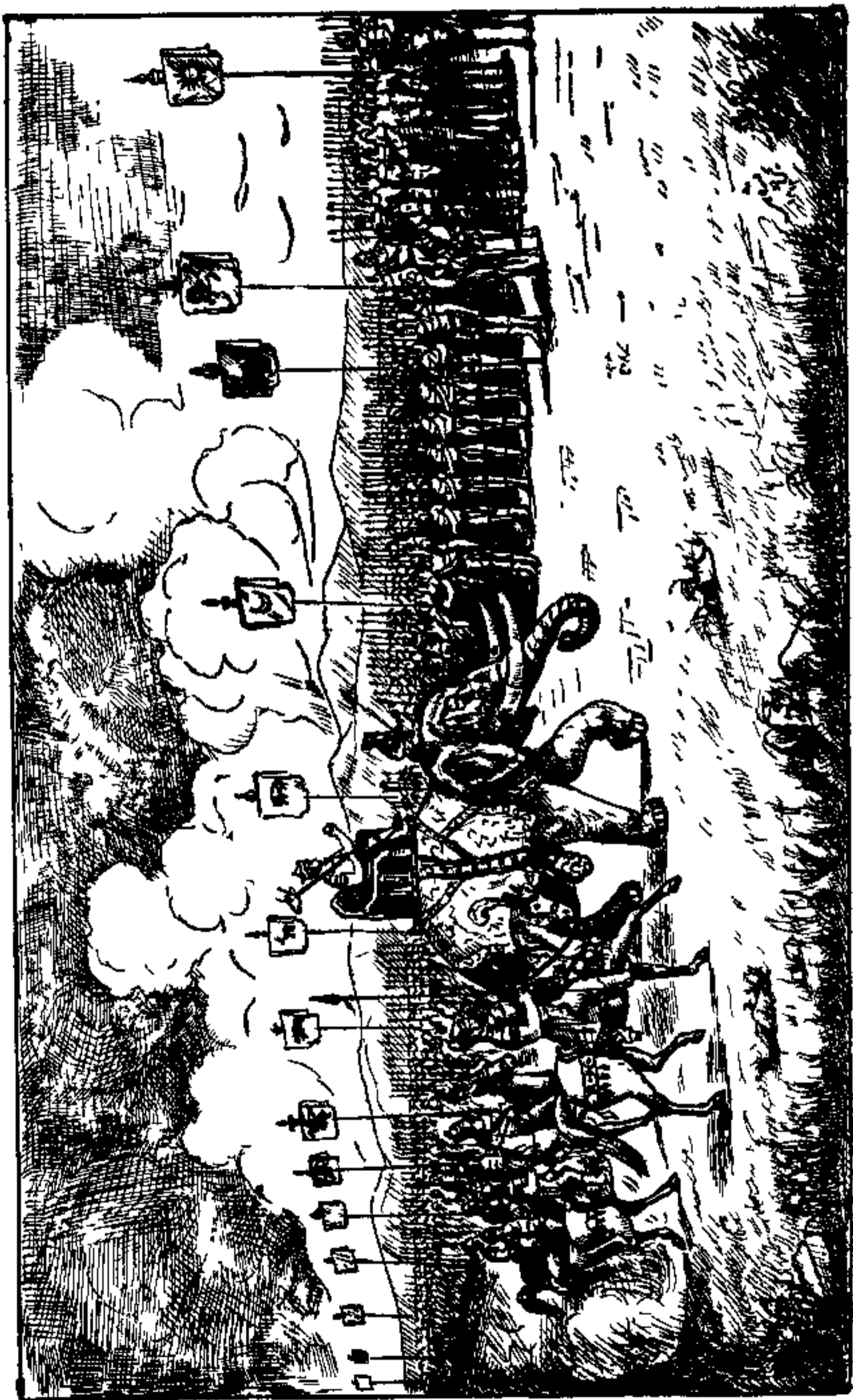
کشیده رده ، ایستاده سپاه  
نخستین ، فریبرز بد پیشرو  
ابا تاج و با گرز و زرینه کفش  
برق فریبرز خورشید نشان بوده است .  
بروی سپهدارشان بد زنگاه  
گذر کرد پیش جهاندار نو  
پس پشت ، خورشید پیکر درفش

یکی بارة بر نشسته سمند  
همیرفت با ناز و بازیب و فر  
بر او آفرین کرد شاه جهان  
بفتراک بر ، حلقه کرده کمند  
سپاهی همه غرقه در سیم و زر  
که پیشی ترا باد و فر مهان

در آن زمان آفرین شاه بمنزله اظهار رضایت بوده که امروزه بجای آن کلمه

۱ - سمند برون کمند، رنگی باشد مایل بزردی در اسبان .





سان دیدن کیحسرو و قشون ایران که بایستی به توران عریضت نمایند

وظائف کلی رؤسا و عده ها در جنگ

«خیلی خوب» استعمال میشود ، استعمال کلمه آفرین از طرف زیر دستان بمنزله سلام و درود و سپاسگذاری بوده است .

بهر کار بخت تو پیروز باد	همه روزگار تو نوروز باد
برفتن بجز تندرستی مباد	بیاز آمدن برت سستی مباد
پیش باز گودرز کشواد بود	که گیتی برای وی آباد بود
درفش از پس پشت او شیر بود	که جنگش بگرز و بشمشیر بود

روی بیرق گودرز علامت شیرداشته .

پس پشت، شیدوش بد با درفش	زمین گشته زان شیر پیکر بنفش
هزاران پس پشت او سرفراز	عنان دار با نیزه های دراز
یکی گرگ پیکر درفش سیاه	پس پشت، گیو اندرون با سپاه
نیره پسر بود هفتاد و هشت	از ایشان نبد جای برپهن دشت
پس هر یک اندر، دگرگون درفش	همه با دل و تیغ و زرینه کفش

معلوم میشود هفتاد و هشت بیرق دیگر هم وجود داشته که روی هر کدام از آنها

شکل مخصوصی بوده است \* \*

تو گفتی که گیتی همه زیر اوست	سر سروران زیر شمشیر اوست
چو آمد بنزدیکی تخت شاه	بسی آفرین کرد بر تاج و گاه

\* - تصور میرود این جا بعوض شیر پیکر، ببر پیکر باشد زیرا در موقعی که همین قسمت هارا **تخوار** نام به فرود پسر سیاوش معرفی میکند **فردوسی** چنین فرموده :

درفشی کجا پیکرش هست ، ببر	همی بشکند زو میان هزیر
ورا گرد شیدوش دارد بیای	که کوهی همی اندر آرد ز جای

•• - در ضمن آنکه **تخوار** سرداران ایران را از بالای کوه به فرود معرفی میکند چند بیرق را اسم میبرد که در این اشعار ذکر از آنها نشده از قبیل آنکه میگوید :

درفشی پس اوست پیکر چو ماه	تنش لعل و جعدش چو مشک سیاه
ورا بیزن گیو راند همی	که خون باسمان بر فشاند همی
درفشی کجا غرم دارد نشان	ز بهرام گودرز کشواد کان
درفشی عقابست با تیز جنگ	که روئین کشد در قفا روز جنگ
همه شیر مردند و گرد و سوار	یکایک بگویم ، دراز است کار

بیرق **نایلتون** هم عقاب نشان بوده و بعید نیست که از روی بیرق روئین اقتباس شده باشد .

بگودرز بر، شاه کرد آفرین

چو برگیو و بر لشکرش همچین

باینها هم شاه خیلی خوب فرموده

پس پشت گودرز، گستههم بود

که فرزند بیدار کژدهم بود

همه نیزه بودی بچنگش بچنگ

کمان یار او بود و تیر خدنگ

ز بازوش پیکان چو پران شدی

همه دردل سنگ و سندان شدی

ابا لشکر کشن و آراسته

پر از گرز و شمشیر و پر خواسته

یکی ماه پیکر درفش از برش

بابر اندر آورده تابان سرش

یرق گستههم ماه نشان بوده است

هم بخواند بر شهریار آفرین

از و شاد شد شاه ایران زمین

پس گستههم، اشکش تیز هش

که برای دل بود و بامغز خوش

یکی گرز دار از نژاد همای

برائی که جستیش بودی پیای

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ

سگالیده جنگ مانند قوچ

که کس در جهان پشت ایشان ندید

برهنه يك انگشت ایشان ندید

سپهدارشان بود رزم آزمای

کزو بود گاه نکوئی بجای

درفشی بر آورده پیکر پلنگ

همی از درفشی بیازید چنگ

یرق اشکش پلنگ نشان بوده است

بسی آفرین کرد بر شهریار

بر آن شادمان گردش روزگار

نگه کرد کی خسرو از پشت پیل

رده آن سپه را زده برد و میل

جز این نامداران لشکر دگر

بر آورده هر يك بخورشید سر

پسند آمدش سخت کرد آفرین

بر آن بخت بیدار و فرخ زمین

از آن پس دگر گون سپاه گران

همه نامداران و جوشن و ران

سپاهی کز ایشان جهاندار شاه

همی بود شادان دل و نیکخواه

گزیده پس اندرش فرهاد بود

کزو لشکر خسرو آباد بود

سپه را بصکر دار پروردگار

بهر جای بردی پی کارزار

یکی پیکر آهو، درفش از برش

بدان سایه آهو اندر سرش

یرق فرهاد آهو نشان بوده است

همیرفت بر سان شیر دمان  
سپاهش همه تیغ هندی بدست  
همه شاهزاده ز تخم قباد  
بر خساره هر يك چو تابنده ماه  
چو دید آن نشست و سرگاه نو  
یکی نامبردار و گردی دلیر  
گرازه سر تخمه گبوگان  
بزین اندرون حلقه های کمند  
درفشی همیبرد پیکر گراز  
یرق گرازه کراز نشان بوده است .

سواران جنگی و مردان دشت  
دمان از پیش زنگه شاوران  
درفشی پس پشت، پیکر همای  
یرق زنگه شاوران همای نشان بوده \* .

بسی زنگه بز شاه کرد آفرین  
هر آنکس که از شهر بغداد بود  
همه بر گذشتند زیر همای  
بر آن برز و بالا و تیغ و نگین  
ابا نیزه و تیغ پولاد بود  
سپهبد همیداشت بر پیل جای

معلوم میشود در آن موقع هم هنگام دفیله فرمانده يك عده تا موقع عبور تمام  
قسمتش نزد دفیله گیرنده می ایستاده بعلاوه در آن موقع یرق را هم تا عبور تمام قسمت  
نزد دفیله گیرنده نگاه میداشته اند ولی اکنون فقط فرماندهان قسمتها طبق بند  
۵۸۷ نظامنامه یاده نظام تا عبور تمام قسمت در نزد رئیس باقی میمانند

\* ولی در موقعیکه **تخوار** به فرود توضیح میدهد آنرا گور نشان معرفی میکند چنانکه  
لفته شده :

بگرد اندرش لشکر رزمساز  
دلیرائش گردان و کند آوران  
یرق گور پیکر درفشی دراز  
بزیر اندرش زنگه شاوران

بند ۵۸۷ نظامنامه پیاده مینویسد : « موقع دفیله فرماندهان گردانهای مستقل و افواج سلام شمشیر داده و بسمت رئیس از صف خارج

ند.

که با فرو با برزو با ارز بود  
 همه جنگجویان و گند آوران  
 همه سرفرازان گیتی فروز  
 که کس را ز رستم نبودی گذر  
 تو گیتی ز بند آمدستی رها  
 بسی آفرین کرد بر شهریار  
 باندیشه تاج و تخت گیان  
 همیکرد با وی بسی بند یاد  
 سر افراز باشد بهر انجمن  
 ز دستان سامی و از نیرمی  
 ز قنوج تا سیستان مر تراست  
 بگیر ای سپهبد بهندی پرند  
 اگر ناتوان ور توانا بود  
 سراسر بر آور سرانشان بگرد  
 چنان کن که او را نباشد زیان  
 بهر جای، خیره مکن کار زار  
 همی راد بر مردم خویش باش  
 خردمند و انده گمار تو کیست  
 چه دانی که فردا چه آید بروی؟  
 به بیرنج کس هیچ نمای رنج  
 که که سندروس است و گه آبنوس  
 نگر، دل نداری ز گیتی نژند

پس او، نبرده فرامرز بود  
 ابا کوس و پیل و سپاه گران  
 ز کشمیر و از کابل و نیمروز  
 درفشش بسان دلاور پدر  
 سرش هفت، همچون سر اژدها  
 بیامد بسان درختی بیار  
 که جاوید بادی و روشروان  
 دل شاه گشت از فرامرز شاد  
 بدو گفت : پرورده پیلتن  
 تو فرزند بیدار دل رستمی  
 کنون مرز هندوستان مر تراست  
 بپرداز قنوج و کشمیر و سند  
 ز توران سپه هر که آنجا بود  
 هر آنکس که با تو بجوید نبرد  
 کسی کو بر زمت نبندد میان  
 ترا دادم این پادشاهی، بدار  
 بهر جایگه یار درویش باش  
 به بین نیک تا دوستدار تو کیست  
 بیخس و بیارای، فردا مگوی  
 مشو در جوانی خریدار گنج  
 مکن ایمنی در سرای فسوس  
 ز تو نام باید که ماند بلند

دمت چرخ گردان همی بشمرد  
سه دیگر به بین تاجه بایدت جست  
دل بد سگالانت پر دود باد  
پیاده شد از باده تند رو  
که اندر فزون باش چون ماه نو  
همی مغزش از رفتن او بگفت  
که ای نامور پور پر خاشجوی  
نباید که پیچی ز افرا بسی  
نوندی فرست از پیش پویه پوی  
بداد و بکوشش بی آهوی باش  
درشتی کن آنگاه و پس رزمجوی  
چو بد خواه چینه نهد دام بین  
که تا ماند آن بر تو نفرین بود  
ز سوگند مگذر، نگهدار پند  
تو با هر کسی نیز نیکی نمای  
که نراژدها مگردد او وقت کار  
که گیتی بسوزد چو مگردد بلند  
بداندیش را خوار مشمر تو هیچ  
هشیوار و بیدار و روشروان  
چنان چون نیاکان ما بوده اند  
فریمان ز کویال گفتمی سخن  
بمیدان کین هیچ نگذاشتی  
زمین از دلیرانش ساده بدی  
بمردی بگرد آنچه آن کس نکرد  
بمردی کس او را نیفکنده بود

هرا و ترا روز هم بگذرد  
دلت شادمان باید و تن درست  
جهان آفرین از تو خشنود باد  
چو بشنید پند جهاندار نو  
بسی آفرین کرد بر شاه نو  
آهمن دو فرسنگ با او برفت  
بسی پند و اندرز گفتش بدوی  
بخیره میازار جان کسی  
بهر سو که باشد یکی نامجوی  
نخستین بنرمی سخنگوی باش  
چو کارت بنرمی نگرود نکوی  
همه کارها را سر انجام بین  
منه تو رهی کان نه آئین بود  
در داد بر داد خواهان مند  
چونیکه نمایند کیهان خدای  
نگیری تو بد خواه را خیره خوار  
بکش آتش خرد پیش از گزند  
بکس راز مگشای در بر بسیج  
دگر گفت: کای نامور پهلوان  
بدانسان کجا کار پیموده اند  
جهاندار گر شاسب چون شد کهن  
چو گر شاسب کویال برداشتی  
برزم، از سوار از پیاده بدی  
بروم و بچین و بهند از نبرد  
بگیتی درون تا که او زنده بود

وزان پس چوسام یل آمد پدید	نریمان می و جام شادی کشید
دگر چونکه زال آمد اندر میان	کمر بسته بد نزد تخت کیان
بر آسوده شد سام از کارزار	بدین سان بود گردش روزگار
و دیگر چومن یازدم در رکیب	پدر رست از آشوب و رزم و نهیب
اگر دیو پیش آمد، از اژدها	نبودند از تیغ و گرزم رها
مرا نیز هنگام آسودنست	ترا رزم بدخواه پیمودنست
بگردون گردان رسد نام تو	مگر اید مراینکار بر کام تو
بیاموختش رزم و بزم و خرد	همبخواست کز روز رامش برد
از آن پس بیدرود با یکدگر	بسی بوسه دادند بر چشم و سر
یکایک پذیرفت گفتار اوی	از آن پس سوی راه، آورد روی
فرامرز رفت و پدر باز گشت	بسوی سرا پرده آمد ز دشت

آنچه از این اشعار استنباط میشود آنست که: **فردوسی** با شرح مفصل کیفیت اعزام یکصد قشون جنگ و نمایش یکسان و دقیقه آن زمان، منظور خود را که عبارت از اذعان و عقیدت بانجام سان و دقیقه بوده است بیان فرموده، مخصوصاً با موضوع دخالت بیرقهای مختلف و بانگهای پر آهنگ تیره و کوس و گاودم و خم روئین و غیره که موزیک آنموقع را تشکیل میداده است خواسته لزوم آنرا در انتظام و انضباط عده ای از قشون که برای جنگ میخواهد عزیزت کند اثبات نماید بنا بر این میتوان ادعا نمود که: **گفتار ناپلئون** با وجود **شاهنامه** که نظیر شرح فوق را در اغلب صفحات آن میبینیم برای ما بهیچوجه نازکی ندارد زیرا **ناپلئون** هم نه قرن و موزیک و بیرق و وطن بعد از **فردوسی** در باب سان و دقیقه پیش ازین چیزی نگفته و ترجمه گفتار او این است:

«تا آهنگ شیپور و طبل در گوشها، اشکال ملون بیرق در چشمها، شأن و شرف و حب وطن در قلبها تأثیر و مفهوم پیدا نکنند انتظام و انضباط قشون تکمیل نخواهد شد»

بعلاوه در این اشعار **فردوسی** تذکار نکات مهمه دیگر هم پرداخته که از آنجمله برقراری تشکیلات منظم است درین عده که باید بسر زمینهای مختلف و متفاوت اعزام شوند و در آن باید رعایت نمود که عده های مأمور هر سرزمین حتی المقدور از اهالی همان اقلیم باشند تا از لحاظ کیفیت آب و هوا، زبان و سایر عادات بومی آن دچار تأثیرات سوء نشوند، ضمناً برای هر قسمتی از قشون اختصاص بیرق مخصوصی را که بوسیله اشکال حیوانات متمایز میشده اند برای تأمین منظور مذاکرات لازم میدانسته است. **فاپلتون** هم بعد از **فردوسی** در باب بیرق اینطور بحث میکند که :

« نظامی در هر نقطه که زیر بیرق خود باشد در مملکت اجنبی

محسوب نمیشود زیرا بیرق هر کجاست وطن آنجاست »

همچنین **فردوسی** در این داستان دستور میدهد که عده های اعزام شونده بمیدان نبرد، پس از آنکه بطور قطع مأموریت آنان محرز گردید بایستی مورد ملاحظت و تشویق واقع شده و خاطره عسوفت آمیزی را همراه داشته باشند که یقیناً بر میزان فداکاری آنها بدرجه قابل ملاحظه خواهد افزود.

همچنین تذکار نکات مهمه حربی را برای فرماندهان اعزامی لازم میدانسته چنانکه از قول رستم به فرامرز مفصلاً توضیح داده است، بالاخره از شرح اشعار مذاکوره بخسویی استنباط میشود که **فردوسی** از توجه بسر زمین ذیقیمت **هندوستان** هم غافل نبوده و در توازی فکر کینه جوئی از **توران** مأموریت عده را بآن سرزمین لازم میدانسته است.

بند ۳۴ نظامنامه موقتی خدمات صحرائی و وظائف فرمانده را بدین نحو تعقیب

میکند که : « قبل از هرگونه عملیات از قبیل راه پیمائی ، اکتشافات ،

مجادله و غیره رئیس و وظیفه دار است شخصاً اطلاعات لازمه را کسب نموده

رؤسای مافوق وزیردستان خویش را از وضعیت مطلع ، با اراضی مستقیماً



یا بطور غیر مستقیم آشنائی پیدا کرده ، اقداماتی را که برای اجرای مأموریت خویش لازم میدانند بمعرض سنجش و مطالعه درآورد ، فردوسی تمام این نکات را بسیار مفصل و دقیق تر در قسمت اخیر داستان آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران و لشکر کشی او بسوی کیخسرو ضمن بیان عمل و اقدامات کیخسرو و تشریح فرموده است ، چنانکه میفرماید :

چو آگاه شد شهریار جهان      ز گفتار بیدار صکار آسمان  
 ز ترکان و از کار افراسیاب      که آورد لشکر بر این روی آب  
 سپاهی بر این سوی جیحون کشید      که شد ریگ و سنگ از جهان ناپدید .

در این اشعار کسب اطلاعات کیخسرو را بیان فرموده است .

چو بشنید خسرو ، گوان را بخواند      شنیده همه پیش ایشان براند  
 طبق این بیت پس از آگاهی یافتن خود زبردستان را احضار نموده مطلع میسازد .

سپاهی ز جنگ آوران برگزید      بزرگان ایران چنان چون سزید  
 چشیده بسی از جهان شور و تلخ      بیاری گستهم نوذر بیلخ  
 باشکش بفرمود تا سوی رزم      برد لشکر و گنج و پیل و درم  
 بدان ، تا پس اندر نیاید سپاه      کند رای شیران ایران تباه

طبق این اشعار اقدامات اساسی اولیه را که کیخسرو اتخاذ نموده بیان میفرماید .

وزان پس یلان را همه بر نشاند      بزد کوس روئین و لشکر برالد  
 همیرفت بارای و هوش و درنگ      که تیزی پشیمانی آرد به جنگ  
 سپهدار چون در بیابان رسید      گرازیدن و ساز لشکر بدید  
 سپه را گذر سوی خوارزم بود      همی ریگ داشت از در رزم بود  
 بچپ بر ، دهستان و برداست ، آب      میان ریگ و پیش اندر ، افراسیاب

فردوسی در این اشعار اطلاعات جامعی را که کیخسرو از زمین و دشمن تحصیل کرده بیان فرموده سپس چنانکه ذیلا میآید فرماندهان زبردست خود را با اراضی آشنا میسازد :